

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جایگاه استصحاب در بحث دوران بین اقل و اکثر ارتباطی

در بحث اقل و اکثر ارتباطی ما بحث را تا به حال از سه ناحیه مورد بررسی قرار دادیم؛ (1) از ناحیه علم اجمالی و اینکه آیا علم اجمالی انحلال دارد یا خیر؟ (2) از ناحیه لزوم تحصیل غرض. (3) مسئله اصالة البرائة.

آنچه که در اینجا باقی مانده این است که آیا نسبت به عدم وجوب اکثر ما می توانیم استصحاب جاری کنیم یا خیر؟ و به يك بیان کلی تر جایگاه استصحاب در بحث دوران بین اقل و اکثر ارتباطی چگونه است؟ این هم يك بحث خیلی خوبی است، اولاً گاهی اوقات بعضی از بحث ها قطع نظر از اینکه جنبه ی علمی دارد، جنبه ی کارگاهی هم دارد. از جمله همین بحث که اگر شقوقش را بیان کنیم ملاحظه می کنید که بالأخره استصحاب در کجا چه اشکالی دارد، لذا بحث خوبی است که برای به نتیجه رساندن آن لازم است که آقایان مثل گذشته حوصله کنند.

استفاده از استصحاب برای اثبات وجوب اکثر

برخی برای وجوب اکثر از استصحاب استفاده کردند و برخی از استصحاب برای عدم وجوب اکثر استفاده کردند. برای وجوب اکثر ما نحن فیه را از قبیل استصحاب کلی قسم ثانی قرار دادند. مثال قسم دوم از استصحاب کلی در رسائل و اصول الفقه این بود که ما یقین داریم يك حیوانی در خانه ای هست، اما نمی دانیم این حیوان کلي در ضمن پشه است که الآن بعد از گذشت يك ماه از بین رفته، یا در ضمن فیل است که الآن یقین به بقاء آن داریم. يك کلي برای ما یقینی است، اما نمی دانیم در ضمن چه فردی بوده که يك فرد آن یقینی الارتفاع است و يك فرد آن یقینی البقاء است. اینجا اصولیین می گویند ما همان کلی را استصحاب می کنیم و آثار همان کلي را بار می کنیم. مثال واقعی اش این است: شخصی یقین دارد به اینکه محدث است اما نمی داند این حدث او در ضمن حدث اصغر است که الآن با وضویی که گرفته، یقیناً این حدث برطرف شده؛ یا محدثیتش در ضمن حدث اکبر است که با گرفتن وضو یقیناً آن حدث باقی است، این هم مثال واقعی آن است.

حالا در ما نحن فیه برخی اینطور توهم کرده و گفته اند: شخصی که به يك تکلیف مردّد بین الاقل و الاکثر یقین دارد پس به کلی يك تکلیف یقین دارد، يك وجوبی را یقین دارد، این وجوب کلی برای او مسلم است. اما نمی داند این وجوب کلی آیا در ضمن اقل است و الآن هم فرض این است که اقل را آورده، نماز نه جزئی را آورده، نمی داند این وجوب در ضمن اقل است که با آوردن این نماز نه جزئی یقینی الارتفاع است، یا آن وجوب کلي در ضمن اکثر است که با آوردن نماز نه جزئی آن وجوب یقینی البقاء است. اینجا چه کنیم بعد از اینکه کسی نه جزء را آورد، آن کلي را استصحاب کنیم، یعنی آن وجوب کلی را استصحاب می کنیم، لازمه ی این استصحاب یا خود این مستصحب همان تکلیف کلی است، بقاء آن تکلیف است، یعنی بعد از نه جزء نتیجه ی استصحاب بقاء التکلیف است، بقاء التکلیف هم يك امر شرعی است و يك اثر شرعی است، لازمه ی بقاء التکلیف عقلاً اشتغال

است، عقل می‌گوید حالا که تکلیف باقی است شما باید اینجا آن اکثر را بیاوری تا اینکه یقین به ارتفاع تکلیف پیدا کنی، پس این شد استصحاب کلی قسم ثانی.

نمی‌خواهیم بگوئیم با استصحاب وجوب الاکثر را اثبات کنیم تا بشود لازمه‌ی عادی او، نه! با استصحاب بقاء تکلیف را اثبات می‌کنیم. بقاء تکلیف یک اثر شرعی است آن وقت وقتی تکلیف باقی بود، اشتغال می‌آید؛ وقتی اشتغال آمد لامحاله وجوب الاکثر در اینجا جریان پیدا می‌کند. این مطلب درست است یا نه؟ آیا در ما نحن فیه استصحاب کلی قسم ثانی جریان پیدا می‌کند یا خیر؟ حالا ممکن است یک وقتی در امتحان بحث خارج این سؤال مطرح شود که در اقل و اکثر ارتباطی استصحاب کلی قسم ثانی را هم توضیح بدهید و هم اینکه آیا اشکالی دارد یا خیر؟ این استصحاب دو اشکال دارد، اشکال اول آن این است که اساساً اینجا جای استصحاب کلی قسم ثانی نیست، چرا؟ استصحاب کلی قسم ثانی در جایی است که آن دو فرد در عرض یکدیگر باشند، یعنی همان مقداری که ما احتمال این فرد را می‌دهیم، احتمال فرد دیگر را هم بدهیم. باز به عبارت فنی‌تر استصحاب کلی قسم ثانی همیشه دو اصل عدمی وجود دارد که نسبت به دو فرد آن با هم متعارضند، این در ذهن شریف‌تان بماند همه جا در موارد استصحاب کلی قسم ثانی نسبت به دو فرد دو تا اصل عدمی که با یکدیگر معارضه می‌کنند وجود دارد. در همین مثال وضو ما می‌دانیم این شخص یقین دارد به اصل یک حدث، می‌داند محدث است اما نمی‌داند حدث اصغر است یا اکبر؟ شک می‌کند حدث اصغر است، اصل عدم حدث اصغر است، شک می‌کند حدث اکبر است! اصل عدم حدث اکبر است، این دو اصل در اینجا وجود دارد، آن وقت عدم حدث اصغر، اثبات نمی‌کند حدث اکبر است، عدم حدث اکبر هم اثبات نمی‌کند حدث اصغر است، یا بگوئیم این دو تا با هم تعارض می‌کنند، وقتی تعارض کردند تساقط می‌کنند و ما هم می‌گوئیم همان وجوب کلی باقی می‌ماند.

یا این را بگوئیم و یا اگر کسی گفت اینجا تعارض نمی‌کنند که به نظر ما این بیان دقیق‌تر است، اصل عدم حدث اصغر جریان دارد و می‌گوید آثار خصوصی و آثار مخصوص حدث اصغر در اینجا جریان ندارد. اصل عدم حدث اکبر هم جریان دارد و می‌گوید آثار حدث اکبر جریان ندارد، آثار بالخصوصی که در حدث اکبر است جریان ندارد، بعد که ما آمیم این دو تا اصل را جاری کردیم می‌گوئیم نه حدث اصغر و نه اکبر، یک حدث کلی باقی می‌ماند، کلی حدث که باقی ماند این آدم که می‌داند محدث است و الآن هم یک وضو گرفته، اما نمی‌داند هنوز این حدث باقی است یا نه؟ استصحاب می‌کند بقاء الحدث را، استصحاب بقاء الحدث اشتغال می‌آورد و اشتغال می‌گوید تو باید غسل را انجام بدهی، اما در ما نحن فیه اینطور نیست، ما نمی‌توانیم بگوئیم نه اقل و نه اکثر است، در ما نحن فیه چون اگر خود اقل واجب باشد اقل واجب است، اگر هم اکثر واجب باشد باز اقل در ضمن او واجب است، یعنی وجوب الأقل برای ما یقینی است، وقتی وجوب الأقل برای ما یقینی است اصالة عدم الأقل جریان ندارد، دو تا اصل نمی‌توانیم جاری کنیم بگوئیم اصل عدم وجوب الأقل، اصل عدم وجوب الاکثر، بیائیم کلی وجوب را استصحاب کنیم، جاری نمی‌شود.

اگر کلمات مرحوم آقای خوئی قدس سره را در مصباح الاصول ببینید، ایشان آن بیان اول را دارند، می‌گویند در استصحاب کلی دو تا اصل جاری می‌شود تعارض می‌کند، تساقط می‌کند، ما می‌رویم کلی را استصحاب می‌کنیم، که به نظر ما این فرمایش درست نیست در استصحاب کلی قسم ثانی دو اصل جاری می‌شود و تعارضی بین‌شان نیست! این اصل می‌گوید آثار بالخصوص حدث اصغر جاری نشود، آن اصل هم می‌گوید آثار بالخصوص حدث اکبر جاری نشود، اینجا تعارضی در میان نیست. آثار بالخصوص هر فردی از بین می‌رود اما هر دو جریان دارند، ولی در ما نحن فیه اصالة عدم وجوب الأقل نداریم، برای اینکه چه اقل واجب باشد و چه اکثر واجب باشد، وجوب اقل یقینی و مسلم است، پس در اینجا دو تا اصل جریان ندارد و شرط استصحاب کلی قسم ثانی این است که دو اصل جاری بشود، آثار بالخصوص هر فردی را کنار بزنند، آن کلی را ما بیائیم استصحاب کنیم، این اشکال اول.

اشکال دوم این است که سلّمنا ما نحن فیه از موارد استصحاب کلی قسم ثانی است، ما این را بپذیریم، اما اینجا معارض دارد،

شما وقتی می‌خواهید کلی را استصحاب کنید یعنی استصحاب می‌کنیم بقاء التکلیف را، استصحاب بقاء التکلیف با استصحاب عدم جعل معارض است دائماً. می‌گوئیم شك می‌کنیم شارع وجوب را برای اکثر جعل کرده یا نه؟ اصل عدم جعل است. استصحاب بقاء جعل می‌خواهد منتهی شود به بقاء تکلیف و وجوب اکثر، با این استصحاب معارضه می‌کند، با استصحاب عدم جعل و این يك بحث خیلی مهمی است که ان شاء الله به استصحاب که رسیدیم، یا همین جا هم به مناسبت بعضی از نکاتش را در قسمت‌های دیگر بحث اشاره خواهیم کرد که برخی مثل مرحوم نراقی و به تبعیت از ایشان مرحوم آقای خوئی قدس سرهما می‌گویند استصحاب در احکام کلیه جریان ندارد، چون همیشه معارض با استصحاب عدم جعل است. اینجا این معارضه وجود دارد و لذا این استصحاب کلی قسم ثانی کنار می‌رود.

استفاده از استصحاب برای اثبات عدم وجوب اکثر

عمده استفاده‌ی از استصحاب برای عدم وجوب است، یعنی این استصحاب کلی قسم ثانی که برای اشتغال ذکر کردیم يك مطلبی است که بطلانش هم خیلی روشن است و کسی هم خیلی ملتزم به آن نشده. اما آنچه که مهم است استفاده‌ی از استصحاب برای براءت، یعنی برای عدم وجوب اکثر است. مرحوم شیخ انصاری رضوان الله علیه در رسائل برای این استصحاب سه تا بیان دارد، چون شما هر جا پای استصحاب به میان می‌آید باید اول بگوئید مستصحب چیست و چه چیزی را می‌خواهید استصحاب کنید؟ این يك. مرحوم محقق نائینی به يك بیان دوازده نوع استصحاب در اینجا تصویر کرده که برخی از انواعش یا عمده‌ی انواعش همان انواعی است که مرحوم شیخ بیان کرده ولی ایشان يك تشقیق شقوق کرده و بعد هم مرحوم نائینی فرموده است که هیچ يك از این استصحاب‌هایی که در اینجا مطرح است جریان ندارد، می‌فرماید همه در نتیجه مشترکند اما در علّت عدم جریان بین‌شان فرق است.

سخن شیخ انصاری

ما اینجا اول کلام شیخ را مطرح می‌کنیم؛ برخی از نکاتی که در مورد کلام شیخ است را بیان می‌کنیم، کلام شیخ که روشن شد بعد کلام مرحوم نائینی را متعرض می‌شویم. نظر شیخ هم این است که هیچ يك از این سه نوع استصحاب را نپذیرفته، این هم رأی شیخ است.

بیان اول: اولین بیان برای استصحاب این است که بگوئیم این اکثر قبلاً واجب نبوده، یعنی آن زمانی که نه شریعتی بود، نه تشریعی بود، نه انسانی بود، آن موقع که واجب نشده بوده، بعد که خدای تبارک و تعالی آمد نماز را واجب کرد شك می‌کنیم این جزء دهم را آیا واجب کرده یا خیر؟ استصحاب می‌کنیم عدم وجوب اکثر را، مستصحب ما عدم الوجوب است، می‌گوئیم قبلاً واجب نبود و الآن هم واجب نیست. مرحوم شیخ خودشان اشکالی بر این استصحاب می‌کنند و می‌فرمایند شما و آن کسی که می‌خواهد این عدم وجوب را استصحاب کند دو احتمال دارد، نخست اینکه مقصودش از این استصحاب، نفي العقاب علی ترك الأكثر باشد، بگوئیم اگر جزء دهم را نیاوردی عقاب نمی‌شوی، شیخ می‌فرماید این تحصیل حاصل است و نیازی به استصحاب ندارد، ما باشیم و قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان می‌گوئیم نسبت به این اکثر بیان نیست و عقاب نمی‌شود، اینکه خواهیم عدم وجوب را استصحاب کنیم و بگوئیم اگر شما جزء دهم را نیاورید، عقاب نمی‌شوید «هذا تحصیلٌ للحاصل» این يك.

بعد می‌فرماید اگر مراد از این استصحاب عدم وجوب نفي عقاب نباشد، بلکه نفي آثار وجوب نفسی استقلالی باشد، بگوئیم نمی‌دانیم اکثر به نحو نفسی استقلالی واجب است یا نه؟ استصحاب کنیم عدم وجوب نفسی استقلالی را و بعد بگوئیم که دیگر آثار وجوب نفسی بر این اکثر بار نیست و لازم نیست این جزء دهم را بیاوریم، شیخ می‌فرماید اگر این کار را کردید، این معارض است با استصحاب عدم وجوب نفسی استقلالی اقل، چون بالآخره يك احتمال شما این است که اقل به نحو نفسی استقلالی واجب باشد، استصحاب می‌گوید آن هم به نحو نفسی استقلالی واجب نیست، پس این با آن معارض می‌شود.

بیان دوم: بیان دوم استصحاب، استصحاب عدم وجوب این جزء مشکوک است، ببینید در بیان اول می‌گفتیم شك می‌کنیم آیا اکثر بما هو اکثر واجب است یا نه؟ در این بیان دوم فقط می‌آئیم روی جزء دهم می‌گوئیم آیا این جزء دهم واجب است یا واجب

نیست؟ می‌گوئیم خصوص این جزء را قبلاً شارع واجب نکرده بود و الآن هم که شك می‌کنیم آیا خصوص این جزء واجب است یا واجب نیست؟ استصحاب کنیم عدم وجوبش را. فرقی با بیان قبلی این است که در بیان قبلی اکثر را بعنوان المجموع استصحاب می‌کردیم، نتیجه می‌گرفتیم این اکثر بما هو اکثر واجب نیست و نتیجه‌اش این بود که آن جزء دهم را لازم نیست بیاوریم، اما مستصحب ما عدم وجوب اکثر بما هو اکثر است، یعنی تمام ده جزء. اما در بیان دوم اصلاً بحث را می‌بریم به خصوص جزء دهم و اصلاً کاری به اقل و اکثر نداریم، کاری نداریم به اینکه کدام اقل و کدام اکثر است، می‌گوئیم این جزء آیا واجب است یا خیر؟ قبلاً واجب نبود و الآن هم می‌گوئیم واجب نیست.

شیخ می‌فرماید این استصحاب بدتر از استصحاب سابق است، می‌فرماید در این استصحاب سه احتمال وجود دارد؛ احتمال اول این است که شما بخواهید این جزء را به عنوان نفی وجوب ضمنی استصحاب کنید، بگوئید قبلاً وجوب ضمنی نداشت و حالا هم ندارد، می‌فرماید این فرض در حقیقت برمی‌گردد به فرض قبلی، به نفی وجوب الكل، چیزی غیر از او نیست! شما وقتی می‌گوئید شك می‌کنم این جزء دهم واجب است یا نه؟ بعد هم می‌گوئیم فرض این است که استصحاب می‌کنیم عدم وجوب ضمنی این جزء دهم را، می‌فرماید نفی وجوب ضمنی عین وجوب الكل است، پس برمی‌گردد به همان بیان قبلی.

احتمال دوم از نفی این جزء، نفی وجوب مقدّمی است منتهی وجوب مقدّمی به نحو لابدیت عقلیه، بگوئیم قبلاً لابدیت عقلیه نداشت و الآن هم لابدیت عقلی ندارد. شیخ می‌فرماید اشکال این استصحاب این است که این يك امر حادث نیست، لابدیت عقلیه و مقدّمیت عقلی يك امر حادثی که بگوئیم يك زمانی حادث شده و بعداً می‌خواهیم آن را استصحاب کنیم، نیست. تشبیه می‌کنند می‌فرمایند این از لوازم مرکب است. یعنی اگر يك مرکبی دارای يك اجزایی باشد این اجزاء برای این مرکب عنوان وجوب مقدّمی عقلی دارند، ما نمی‌توانیم بگوئیم خصوص این جزء يك وقتی لابدیت عقلی نداشت و حالا هم استصحابش کنیم، می‌فرمایند روی این فرض می‌شود ذاتیت جزء برای اربعه است، زوجیت برای اربعه، چطور در آنجا زوجیت امری نیست که قابل استصحاب باشد اینجا هم همینطور است.

فرض سوم نفی وجوب مقدّمی شرعی است، بگوئیم این جزء يك زمانی شارع به عنوان وجود مقدّمی واجب نکرده بوده، الآن شك داریم شارع این را به عنوان وجوب مقدّمی واجب کرده یا نه؟ شیخ می‌فرماید این استصحاب اشکالش این است که می‌شود اصل مثبت، شما می‌خواهید بگوئید این جزء را يك زمانی شارع واجب نکرده و الآن هم واجب نیست، می‌خواهید چه اثری برایش بار کنید، بگوئید حالا که این جزء واجب نیست چه چیز واجب است؟ اقل واجب است، شما اگر از این استصحاب بخواهید اثبات اقل کنید این استصحاب می‌شود اصل مثبت و اصل مثبت هم که حجّیت ندارد. این هم بیان دوم استصحاب.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين